



سی خرداد ۶۰؛ خطای استراتژیک یا سرکوب؟

گفت‌وگو با احمد خالقی

آقای احمد خالقی از فعالین سیاسی قبل و بعد از انقلاب است که هم اکنون در حال ارائه پایان نامه دکترای خود در رشته علوم سیاسی تحت عنوان 'زبان و قدرت' می باشد.

ایجاد شود تا آن‌هایی که مطالعه می کنند به تریبی بتوانند خودشان را در فضای آن موقع قرار دهند. که گویی در جو خیابان انقلاب یا میدان فردوسی و نزدیک دانشگاه و بازار آن لحظه‌ها حضور دارند تا بتوانند قضاوت بکنند. قصد ما این است دیده‌ها و شنیده‌ها گفته شود تا مردم و نسل جوان تر بتوانند به قضاوتی برسند.

به نظر می رسد باب تحقیق روی ۳۰ خرداد بسته شده است. یک عده از این طرف بدیهی می دانند که ۳۰ خرداد سرکوب ملت بود و گروهی از آن سو باور دارند که ۳۰ خرداد سرکوب نظام بود. واقعا وقتی که می خواهیم حادثه ۳۰ خرداد ۶۰ را ریشه یابی کنیم نمی دانیم زمینه‌هایش را از کی باید بررسی کنیم از یک ماه قبل، دو ماه قبل، از مثلا ۵۹ که جنگ شد. از اختلاف بنی صدر و مجلس بر سر نخست‌وزیری می توان شروع کرد یا اینکه ... می توان به عقب برگشت و از خود انقلاب ۵۷ یا اصولا از قضایای تشکل مجاهدین و تز پیشسازی و یا از قیام ملی ۱۵ خرداد آغاز کرد. انسان متحیر می ماند که مبدأ مختصات تحقیقش را از کی بگذارد. سؤال دیگر این که اصولا می توان از طریق بررسی زمینه‌ها به تحلیل ۳۰ خرداد رسید یا نه؟ آیا جدا از زمینه‌ها باید رهبران گروه‌ها و نظام جمهوری اسلامی را تحلیل کرد؟ جامعه را تحلیل کرد؟ و اینکه، ملاک تحلیل جامعه و اعضای بدنه سازمان چگونه می تواند باشد؟

□ من ابتدا تشکر می کنم. در مورد مسأله با یک بخشی از سخنان شما کاملا موافق هستم و آن این که ما بپردازیم به مسأله‌ای که به هر حال مبتلابه خودمان بوده است و خودمان هم به عین آن‌ها را دیده‌ایم. یعنی ما هنوز خیلی فاصله تاریخی از آن نگرفته‌ایم و درگیرش بودیم و خودمان هم به هر حال به یک نحوی هم در حاشیه یا در متن آن قرار داشتیم. واقعا برای بسیاری از ما قضایای مشروطیت روشن تر از خردادهای ۳۰ خرداد ۶۰

■ نامه‌هایی به دست ما می رسد که در آن می پرسند چشم انداز ایران که روی تاریخ معاصر کار می کند، چرا مسایل و رویدادهای سال‌های نزدیک از جمله ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بررسی نمی کند.

اکنون حدود شانزده سال بین آن رویداد تا خرداد ۷۶ فاصله افتاده است و خرداد ۷۶ هم یک تجربه جدید برای ملت ما بود. گفته می شود در فضای حول و حوش خرداد ۶۰ فضای گفت‌وگو وجود نداشت، گرچه بسیاری از صاحب نظران معتقد هستند که آن موقع هم راه‌های دیگری وجود داشت. از یک طرف می بینیم بچه‌های خوبی وجود داشتند که در این قضایا به زندان افتاده و تا پای شهادت رفتند و از طرف دیگر یک انقلاب مردمی در کار بود و قضایای بعد از آن. منظور ما از این بحث این نیست که مقصر تراشی کنیم و اصولا در ریشه‌یابی مسایل استراتژیک نباید با نیت مقصر تراشی وارد شد و در ریشه‌یابی جنگ هم همین طور. برای مثال در یک مورد انقلابیون چین در تاریخچه مبارزاتشان اعتراف کرده‌اند خطاهای استراتژیکی داشته‌اند که یک بار ۹۰ درصد و بار دیگر صددرصد پایگاه‌های خود را از دست داده‌اند. این خطاهای استراتژیک به اعتراف خودشان چپ‌روی و راست‌روی بود. در قرآن هم داریم که انبیا و مؤمنین دست به دعا می برند که: ربنا لاتؤخذنا ان نسینا او اخطانا (سوره بقره- ۲۸۶) بار پروردگارا ما را بر آنچه به فراموشی یا به خطا کرده‌ایم مؤاخذه مکن. مثال دیگر افغانستان است که اگر بخواهیم ریشه‌یابی استراتژیک کنیم می بینیم که تمامی رهبران دستشان به خون و قتل آلوده است اما نمی توانیم آن‌ها را قاتل تلقی کنیم. اعمال آنان نیز به نوعی خطاهای استراتژیک، چپ‌روی و راست‌روی بوده است.

قصد ما این است که فضا برای تحلیل واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ باز شود، یعنی شرایط آن موقع ترسیم شود، بحث هم باز بماند و حالتی

است. در این مورد، کار دو بخش دارد: یکی منابع و اسنادی که باید به مرور زمان چاپ شود و این یک کار تحقیقی است و بخش دیگر آن گفته‌ها و شنیده‌ها و داده‌های افرادی است که در آن مقطع تاریخی بودند. به نظر من هر دو قسمت باید جمع‌آوری شود و از آنجا که این افراد حضور داشته و دارند این کاری که "چشم‌انداز ایران" می‌کند یک نوع تاریخ شفاهی است و بخشی از منابعی است که بعداً افراد ممکن است به آن استناد کرده و از آن استفاده کنند که اگر بیش از این مشمول مرور زمان شود ممکن است این افراد یا از بین بروند یا به هر حال خاطراتشان فراموش بشود که از این طریق متأسفانه بخشی از منابع و اسناد به شکلی از بین می‌رود و لذا کار شما از این جنبه به نظر من بسیار مثبت است و امیدوارم با تمامی افراد مرتبط با این قضیه هم مصاحبه شود.

بخش دیگر قضیه آن است که برای هر حادثه تاریخی باید صبر کنیم تا مجموعه عوامل و اسناد مربوط به آن چاپ شود. به هر حال این تحلیل را که اکنون ارایه می‌دهیم باید به‌عنوان یک نظر تلقی کنیم که در آینده بسیاری از نکاتش یا روشن‌تر بشود یا نقد بشود و به همین جهت فکر می‌کنم که آن بخش تاریخ شفاهی‌اش مثبت است. اما سؤال دیگران در مورد این که نوع نگاه به قضیه و نحوه نزدیک شدن به آن چگونه و از کجا باید شروع شود.

به هر حال وقتی می‌خواهیم بررسی مسایل تاریخی را شروع کنیم درست است که به عقب می‌رویم ولی بالاخره از یک‌جا باید آغاز کرد. من فکر می‌کنم با توجه به زمان محدودی که داریم نخست باید تحلیلی در رابطه با ساختارها و نهادها و شرایط اقتصادی اجتماعی جامعه انجام شود و بعد بر مبنای این تحلیل، گزارشی از نیروهای سیاسی، دستگاه‌های ایدئولوژی، سپس درگیری‌هایشان در آن مقطع تاریخی هم بیان بشود. به نظر من می‌توان ابتدای دهه ۵۰ را نقطه آغاز قرار داد هر چند که نقطه آغاز کاملی نیست ولی به هر حال با توجه به محدودیت‌هایمان از نظر من نقطه آغاز بدی نیست.

■ یعنی به نظر شما اگر که این تحلیل داده بشود آیا متوجه خواهیم شد که این درگیری چه اندازه جبری و تا چه حدی قابل پیشگیری و ارادی بود؟

□ بله، من فکر می‌کنم همین‌طور است و آن وقت نشان می‌دهیم که می‌شود از آن تجربه‌اندوژی هم کرد. باید چند چیز را در نظر بگیریم: یکی آن که در پدیده‌های اجتماعی اراده‌گرایی صرف و ناب جایی ندارد، دوم اینکه تحولات اجتماعی یک تحولات بطنی است ما نباید انتظار داشته باشیم که تحولات اجتماعی مانند تحولات فرضاً فیزیکی اثر آنی خود را نشان دهد. تحولات بطنی ممکن است نیاز به سال‌های طولانی زمان داشته باشد تا نتایج خود را نشان دهد. نیروهای سیاسی نباید خواهان این باشند که تحولات اجتماعی به سرعت نتیجه بدهد چون به نظر من (اگر برگردیم به بحث خودمان) در مقطع ۳۰ خرداد یکی از مشکلات این بود که نیروهای سیاسی دو طرف فکر می‌کردند که در یک مقطع تاریخی خاص می‌توانند تمام معضلات و مشکلاتی که به هر حال پیچیدگی‌های خیلی زیاد داشته حل کنند و دست به اقداماتی زدند که به نظر من ظرفیت و شرایط

تاریخی ما پاسخگوی یک چنین اقداماتی نبود. الآن هم تحویل من این است که اگر نیروها یک مقدار با متانت برخورد می‌کردند دستاوردهایشان خیلی بیشتر بود. من تحلیل خودم را از نظر اقتصادی، اجتماعی و نیروهای سیاسی می‌گویم.

■ خیلی بهتر است فضای آن موقع و آرایش نیروها را برای ما ترسیم کنید.

□ من فکر می‌کنم انقلاب ایران را اگر با یک نگاه عمیق‌تر بررسی کنیم حداقل یک خصوصیت بارز دارد که خیلی‌ها روی آن اشتراک نظر دارند و آن هم این است که بر اثر انقلاب یک بلوک قدرت از هم پاشیده شد.

■ ممکن است اجزای این بلوک قدرت و مکانیزم فروپاشی آن را

در شرایطی که بعد از انقلاب هنوز نظم جدید شکل نگرفته بود صحنه درگیری سیاسی ایران تقریباً صحنه تلاش همه نیروها برای تغییر موازنه قوا بود این تلاش در ساخت دولت و در لایه‌های طبقات اجتماعی جامعه مشهود بود. این مجموعه شامل گروه‌هایی بود که اعم از مجاهدین، چریک‌های فدایی و گروهی که بخشی از آن‌ها در رأس قدرت بودند، حادثه ۳۰ خرداد در این شرایط بود شکل گرفت

توضیح دهید؟

□ در انقلاب سال ۵۷ یک قدرت اقتصادی-اجتماعی با سابقه طولانی در ایران وجود داشت که در سال‌های اولیه انقلاب شاهد فروپاشی آن بودیم. این نظم سیاسی برای این که بتواند سامان جدیدی پیدا کند محتاج زمان بود. به همین جهت تحلیل خودم را از جناح‌های بلوک قدرت و شرایط اقتصادی-اجتماعی قبل از انقلاب شروع می‌کنم و بر مبنای آن آرایش نیروهای سیاسی را در آن لحظه تاریخ در صحنه انقلاب مطرح خواهم کرد. اگر به سال ۵۰ برگردیم بلوک قدرت ایران عمدتاً شامل چهار طبقه اجتماعی بود:

الف- بورژوازی کمپرادور (وابسته)

ب- بورژوازی دولتی

ج- بورژوازی تجاری-کشاورزی

د- بورژوازی سنتی

الف- بورژوازی کمپرادور ایران که با تسامح در نزدیک به ۵۰ خانواده خلاصه می‌شد که عمده صنایع بزرگ ایران و صنایع کمپرادور و سرمایه‌های بانکی و مالی را تحت کنترل خود داشتند. مثل "خیامی‌ها"،

"لاجوردی‌ها"، "ثابت‌باسال‌ها"، "رضایی‌ها" و امثالهم. این‌ها هم به لحاظ تکنولوژی و هم به لحاظ مالی پیوندهای بسیاری با خارج از کشور برقرار کرده بودند و به نظر من در بلوک قدرت ایران جناح غالب بودند.

ب - دومین جناحی که در بلوک قدرت باید به آن توجه شود بورژوازی دولتی ایران است. به دلیل نوع توسعه تاریخی ایران، بخصوص اولاً قدرت دولت و ثانیاً درآمد نفت، بورژوازی دولتی ایران از قدرت و امکانات بسیار زیادی برخوردار بود. زیرا درآمد نفت تحت کنترل دولت بود. بنابراین سرمایه‌داران عمده ایران حاضر نبودند در بسیاری از بخش‌هایی که لازمه توسعه اقتصادی بود سرمایه‌گذاری کنند. چرا که سرمایه‌گذاری‌های کلانی را طلب می‌کرد که سودش در بلندمدت حاصل می‌شد و به همین

در آن سال‌ها آقای خمینی به دلیل بسیاری

از مسایل، هنوز هژمونی خودش را

به کل این مجموعه که بسیار پرتلاطم بود حفظ کرده بود و بیشترین نفوذ را داشت.

حتی در سال‌های بعد از انقلاب

در این وضعیت که به وجود آمده بود

دستگاه‌های ایدئولوژیک بسیاری

هم مطرح شده بود

و خواهان این بود که در نظم اجتماعی

دست داشته باشند

دلیل دولت عهده‌دار توسعه بسیاری از سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی شد. مثل راه‌ها، مخابرات، صنایع ذوب آهن، صنایع دفاع، صنعت مس و دیگر صنایع مادر. دستگاه بوروکراتیک ایران هم بسیار رشد کرده بود. ارتش هم بخشی از این بورژوازی دولتی به شمار می‌رفت. به همین جهت هم به نظر من بورژوازی دولت ایران یعنی مدیرانی که کارخانه‌های دولتی، ادارات دولتی و ارتش را تحت کنترل خودشان داشتند هر چند که ممکن بود مالکیت خصوصی محلی که تحت کنترل آنان بود در اختیارشان نباشد ولی به دلیل تسلطی که بر این دستگاه داشتند، می‌توانستند اعمال قدرتی بکنند که توانایی‌های زیادی را به آن‌ها می‌داد. به همین جهت بورژوازی دولتی ایران هم به نظر من بخشی بسیار وسیع و گسترده بود.

ج - بخش سوم بورژوازی کشاورزی - تجاری ایران است که این بخش عمدتاً بعد از سال ۱۳۴۲ شکل گرفت. منظوم از بورژوازی کشاورزی - تجاری این است که اولاً این گروه مالک زمین‌های بسیار زیادی شده بودند. مثل کشت و صنعت "نراقی". در این کشت و صنعت‌ها عمدتاً بر مبنای تکنولوژی جدید روی زمین‌ها کار می‌کردند و تولید انبوه برای بازار و تجارت انجام می‌دادند و متکی به سرمایه‌های مالی بانک‌ها بودند. به

همین جهت من ساختارشان را بورژوازی کشاورزی - تجاری ایران نام گذاشتم. این گروه نیز به هر حال یک جناح از بلوک قدرت ایران بودند.

■ تجاری‌اش برای چه؟

□ برای این که اولاً تولید انبوه انجام می‌شد، ثانیاً صادر می‌کردند و ثالثاً خواهان بازارهای گسترده در سطح کشور بودند. به آن شکل نبود که به فرض یک روستایی تولیدی داشته باشد که فقط نیازهایش را برطرف کند.

■ به غیر از مورد هشتم نراقی در خوزستان و زیر سد دز موارد دیگر را هم بفرمایید.

□ مثلاً در شمال کشور در گنبد زمین‌دارانی بودند مانند "هژبر یزدانی" که اولین مجتمع‌های کشت و صنعت به آنان تعلق داشت و از سوی دیگر دامداری و دامپروری به معنای به اصطلاح صنعتی و تجاری آن را هم در ایران پایه‌گذاری کردند.

د - چهارمین جناح، بورژوازی سنتی و متوسط ایران بود. منظوم دنباله همان بورژوازی ملی ایران است. کسانی که کارگاه‌ها و صنایع کوچک را تحت کنترل خود داشتند عمدتاً در دوره مصدق رشد کرده و در کارگاه‌های محدودی تولید صنعتی انجام می‌دادند. بورژوازی سنتی هم منظوم بیشتر تجار بازار و کسانی هستند که در ساخت سنتی بازار ایران حضور داشتند. هر چند که ضربات بسیاری را خورده و در حال از دست دادن زمینه بسیاری از قدرت و امکانات بودند ولی بخشی از بلوک قدرت محسوب می‌شدند. این چهار جناح در دهه پنجاه جناح‌های عمده بلوک قدرت ایران بودند. آن بلوک قدرت یا این جناح‌ها، زیر مجموعه و یا زیر طبقه‌هایی در اقشار دیگر اجتماعی داشتند. برای مثال بورژوازی کمربادور ایران کارگاه‌ها و کارخانه‌های عمده ایران را در اختیار داشتند. مانند نورد اهواز، ایران ناسیونال تولیدکنندگان لوازم عمده خانگی و امثالهم. این‌ها با طبقات کارگری ارتباط خیلی نزدیکی را داشتند. یعنی در حالی که در بلوک قدرت در رأس بودند دنباله‌هایی را هم در طبقات پایین جامعه دارا بودند. مثلاً بورژوازی کشاورزی - تجاری ایران به دلیل ساختار تولیدی‌شان با کشاورزان، مالکین خرده و زمین‌داران کوچک به هر حال در ارتباط نزدیک بودند. یعنی می‌خواهم بگویم هم پیوند منافع و هم تضادهایی داشتند. به این مسأله باید توجه کرد. این زیرمجموعه‌ها تولیدکنندگانی بودند مانند "عالی‌نسب"، کارگاه‌های کوچک، چرم‌سازی‌ها و کبریت‌سازی توکل که آن زمان کارگاه‌هایی عمدتاً با تعداد کارگر اندک بودند و منابع مالی آن‌ها خیلی محدود بود ولی به هر حال تولید صنعتی می‌کردند و تا حدی متکی به تکنولوژی جدید هم بودند.

■ شما اجزای بلوک قدرت را گفتید اما در مورد ارتباط آن‌ها با اقشار ملت توضیح ندادید؟

□ دومین قسمتی که می‌خواستیم بگویم این است که این جناح‌های مسلط در بلوک قدرت ایران دنباله‌های مستقیمی را هم در طبقات پایین اجتماعی که به نحوی با آن‌ها در ارتباط بودند، داشتند. بورژوازی سنتی و متوسط ایران مثل تجار ایران با مغازه‌داران کوچک که به اصطلاح معروف به خرده بورژوازی سنتی بودند ارتباطاتی داشتند. مثلاً فلاان تاجر که

بنکدار عمده در بازار تهران بود پیوندهایی را با خرده توزیع کنندگان منطقه‌ای داشت و آن خرده توزیع کننده منطقه‌ای با کسبه‌های محلی ارتباط داشت. بورژوازی دولتی ایران با قشر عظیمی از کارمندان در ارتباط بود و چیزی که حالا تحت عنوان خرده بورژوازی جدید تقریباً دارد مطرح می‌شود با تکنوکرات‌ها و بورکرات‌ها در ارتباط بودند. فرضاً دستگاه دولتی ایران شامل قشر عظیمی از کارمندان بود. به همین جهت این بلوک قدرت که در رأس آن چهار جناح بودند دنباله‌هایش تقریباً تمامی بدنه اجتماعی را پوشش می‌داد. به نظر می‌رسد تصویری که از طبقات اجتماع در وضعیت سال‌های ۵۰ وجود داشت به این گونه بود.

■ ممکن است ارتباط تحلیل خود را با واقعه ۳۰ خرداد توضیح دهید؟

□ حتی در خرداد ۶۰ هم همین طبقات و پیوندها و تضادهایشان وجود داشتند که بعداً به آن می‌رسیم. رکن دیگر تحلیل من این است که به دلیل ساختار سیاسی بسته ایران، آن طبقات اجتماعی تقریباً رهبری سیاسی خودشان را واگذار کرده بودند به یک گروه بسیار محدود نخبگان که در رأس آن و تقریباً همه کاره آن‌ها شاه بود یعنی این ساختار طبقات اجتماعی به لحاظ ساخت سیاسی بسیار محدود و بسته بود.

در سال ۵۰، شاه به دلیل سابقه تاریخی ایران و عوامل زیادی که در این مقال جای بحث آن نیست، تقریباً نحوه توزیع منابع را در بین این طبقات اجتماعی ساماندهی می‌کرد. دقیق‌تر بگویم، عمده در آمد ایران درآمد نفتی با رقم بسیار قابل توجهی بود به خصوص سال‌های ۵۰ تا ۵۲ با افزایش دو مرحله‌ای درآمد نفت ولی چون ساخت سیاسی ایران ساخت بسته‌ای بود این منابع همانند آنچه در غرب وجود دارد، بر مبنای موازنه نیروها در بلوک قدرت توزیع نمی‌شد، از آن‌جا که دموکراسی در ایران وجود نداشت، به لحاظ ساخت سیاسی بسته، شاه و یک گروه اقلیت نخبه سیاسی این ساماندهی و نحوه توزیع منابع را به عهده داشتند و این یکی از مشکلات ساختار توسعه ایران بود. در سال ۵۲ وقتی درآمد نفت به چند برابر افزایش پیدا کرد، حجم عظیمی از ثروت در اختیار این ساختار سیاسی قرار گرفت که باز هم شاه به دلیل بسته بودن بافت سیاسی، توزیع منابع را خودش انجام داد.

جناح‌های عمده بلوک قدرت ایران از این منابع جدید بسیار بهره بردند. هر چهار طبقه بهره بردند ولی میزان بهره‌مندی‌شان فرق می‌کرد. بورژوازی دولتی و کمپرادور بیشترین سود را بردند و بعد بورژوازی کشاورزی-تجاری و در ردیف چهارم بورژوازی سنتی متوسط. این انتقال به دو صورت بود، یکی اینکه این گروه‌ها زمینه مناسب را یافته بودند برنامه‌ریزی‌های بلندمدتی را برای توسعه سازوکارهای خودشان انجام بدهند. مثلاً بورژوازی دولتی ایران را ببینید که در این دوره به شدت رشد کرد. یک مثالی بزنم: ده بین نگاه مختصر ما می‌بینیم که ارتش ایران در این دوره به سرعت رشد نموده و اساساً به صورت کیفی تغییر می‌کند. با توجه به دکترین نیکسون، کیسینجر و نقشی که در منطقه پیدا می‌کند شما یک باره می‌بینید خریدهای تسلیحاتی چندین برابر می‌شود. (در سال ۵۳ کیسینجر قرارداد ۲۰ میلیارد دلاری با شاه بست). این گسترش در حجم و

ابعاد بسیار عظیمی انجام گرفت. اگر نگویم شاه، آن بلوک قدرت ایران، گسترش دستگاه را بسیار بلندپروازانه شروع کردند. ابتدا درآمدهای نفت پاسخگوی هزینه اجرای این طرح‌ها بود، ولی بعداً هر کدام از این جناح‌ها با توجه به طولانی بودن اجرای طرح‌ها در بلندمدت دچار بحران شدند.

■ من فکر می‌کنم این بحران نقش کلیدی در تحلیل شما دارد و شاید ادامه بحران به ۳۰ خرداد هم خواهد کشید. ممکن است توضیح مفصل‌تری بدهید؟

□ بورژوازی کمپرادور ایران برای گسترش فعالیتش احتیاج به منابع مالی زیادی داشت. بورژوازی کشاورزی-تجاری، بورژوازی دولتی و

در مقطع ۳۰ خرداد یکی از مشکلات این بود که نیروهای سیاسی دو طرف فکر می‌کردند که در یک مقطع تاریخی خاص می‌توانند تمام معضلات و مشکلاتی که به هر حال پیچیدگی‌های خیلی زیاد داشته حل کنند. بر این اساس، دست به اقداماتی زدند که به نظر من ظرفیت و شرایط تاریخی ما پاسخگوی یک چنین اقداماتی نبود

بورژوازی سنتی هم همین‌طور. این امکان در سال‌های ۵۱ تا ۵۳ وجود داشت ولی از سال ۵۳ به بعد رفته رفته این مسأله مشکلات و نارسایی‌های خود را نشان داد. من همیشه مثالی می‌زنم که فکر می‌کنم در این مورد هم رسا است. این قضیه شبیه وضع بچه فیلی است که وقتی تازه به دنیا آمده منابع موجود پاسخگوی رشدش هست ولی این فیل به تدریج که بزرگ شد دیگر آن منابع کفاف نیازهایش را نخواهد داد. گذشته از آنچه گفته شد به دلایل زیر مشکلات دیگری هم به وجود آمد:

۱- فساد بوروکراسی

۲- غربی‌ها خواهان این بودند که پول نفت با خرید کالا و اسحه دوباره به غرب برگردد.

اگر با گذری بر تاریخ، به سال‌های ۵۴ و ۵۵ برسیم در این سال‌ها بحران‌های اقتصادی و اجتماعی ایران بسیار شدید شد. شدت به این صورت بود که جناح‌های بلوک قدرت، خواهان منابع مالی بسیار گسترده‌ای بودند برای اینکه طرح‌های نیمه‌تمام خود را به انجام برسانند. دقت کنید که این مشکل حادی بود.

منابع سال ۵۴ پاسخگوی آن نیازها نبود ولی به دلیل ساخت بسته بلوک قدرت ایران هم چنان امکان اینکه با یک دموکراسی سرمایه‌داری بشود این مشکل را حل کرد تیز وجود نداشت یعنی تضاد بین جناح‌های بلوک قدرت ایران و بین کل این جناح‌ها و آن نخبه‌های سیاسی روزبه‌روز حادتر می‌شد.

تا این جا عوامل فضا ساز بحران را باز گردید و عمق آن را نشان دادید و گفتید که با فضای باز و دمکراسی سرمایه داری این بحران قابل حل نبود. در اینجا مطرح است و آن اینکه آیا درآمد نفت که درآمدی بادآورده بود و برای آن، جناح های قدرت زحمتی نکشیده بودند خودش بحران ساز نبود؟ هر چند روابط دموکراتیک خوبی هم برقرار می شد؟

□ یک بحران دیگری هم در ایران وجود داشت. وقتی که آن گروه نخبه سیاسی درآمد بادآورده را توزیع کردند در آن اوضاع اجتماعی ایران طبقات پایین جامعه هم از آن منتفع شدند.

طی چند سال قبل از انقلاب بازاری ها (جناح بورژوازی سنتی) هم با کمپرادور و شاه درگیر بودند .

آن هم در شرایطی که به خاطر حجم عظیم پولی که به جامعه وارد شده و جناح ها بر آن واقف شده بودند ، تورم بالا رفته بود و بحران به صورت کلاف سر در گمی در آمده بود

در آن دوره از تاریخ مورد نظر، وقتی که حجم عظیمی از این پول در بلوک قدرت ایران سرازیر شد به دلیل ساختار توسعه ای که پیش گرفتند و به دلیل اینکه خواهان این بودند که به نحوی نظم را در طبقات پایین اجتماعی هم استمرار بخشند، طبقات پایین اجتماعی هم به شکلی از آن بهره بردند. حتی با کارهایی مثل تغذیه رایگان و لغو شهریه مدارس و پرداخت وام های اندکی به طبقات پایین اجتماعی و این طور مسایل شاید طبقات خیلی پایین تر اجتماعی هم به یک نحوی از این ظواهر در یک مقطع خاصی بهره مند شدند. مثلا به یک نحوی نیازهای کوتاه مدت طبقات پایین جامعه را ارضا کردند. مانند همان شعار معروف که هر ایرانی یک پیکان داشته باشد. خوب شاه در اوج قدرت و اقتدار بود و می خواست که هژمونی ایدئولوژیکش را در باور ذهنی طبقات پایین جامعه گسترش بدهد. به این دلیل در یک دوره ای طبقات پایینی اجتماعی هم از این مسایل منتفع شدند ولی در آن ها این توقع هم به وجود آمده بود که این روند ارضاء نیازهایشان، روزه روز بیشتر شود و در همین راستا بود که الگوی مصرف نهادینه شد. در همین سال ۵۵ بود که بحران این شیوه توسعه آشکار شد و صدای انفجار آن را همه شنیدند. اولاً به دلیل همان پول بادآورده نفت تورم به شدت افزایش پیدا کرده بود، در حالی که به طور نسبی و در مقایسه با سبب قیمت ها، درآمد نفت به آن حد گسترش پیدا نکرده بود. ضمناً طرح های بسیاری نیمه کاره باقی مانده بود که به دلیل فساد ساختار بوروکراتیک ایران احتیاج بسیار گسترده تری به منابع مالی داشت. در عین حال همه اقشار از

بلوک قدرت گرفته تا دنباله های آنان در درون ملت توقعاتشان بالا رفته بود. شاه با این جناح ها، و این چهار جناح با هم درگیری داشتند. یک مثالی برایتان می زنم. بورژوازی کمپرادور ایران خواهان آن بود که هزینه های تولید کاهش پیدا کند. کاهش هزینه های تولید محتاج این بود که آن طبقه کارگر که با این بورژوازی کمپرادور در ارتباط بود نیازهای زندگی روزمره اش با قیمت های پایین تری تأمین بشود. شکل ساده قضیه این بود که محصولات کشاورزی مثل گندم، برنج و مواد اولیه خوراکی با قیمت های ثابت و پایین در اختیار این ها قرار بگیرد تا نرخ مزد پایین بماند. خوب این چگونه امکان پذیر بود؟ به این صورت که ۱- واردات محصولات کشاورزی افزایش پیدا بکند. ۲- قیمت های محصولات کشاورزی ثابت نگه داشته بشود.

بورژوازی کشاورزی- تجاری ایران با هر دوی این ها مخالف بود. دقت کنید یعنی هم با واردات محصولات کشاورزی مخالف بود هم با ثابت نگه داشتن قیمت آن. مثلاً پیکان مرتب قیمتش با تورم بین المللی بالا می رفت ولی قیمت گندم ثابت بود. سال های ۵۴ و ۵۵ را حتماً به یاد می آورید. مبارزه با گرانفروشی به دو صورت انجام می شد. الف - اتاق اصناف و بازرسی ها و شلاق زدن ها. ب- از طریق فروشگاه های زنجیره ای. این ها یک بحران اجتماعی بود. آن روزها اتاق اصناف، دانشجویها را برای کنترل قیمت در بازار بسیج کرده بود. بازاری ها (جناح بورژوازی سنتی) هم به این ترتیب مشکل داشتند و با کمپرادور و شاه درگیر بودند. در ضمن این که به خاطر حجم عظیم پولی که به جامعه وارد شده و جناح ها بر آن واقف شده بودند، تورم هم بالا رفته بود. این بحران به صورت کلاف سر در گمی در آمده بود. مورد دیگری برایتان مثال بزنم: در ارتش، شاه شروع کرد به اعزام نیروهای بسیاری برای آموزش در خارج از کشور، بخصوص آمریکا و ضمن آن همافرهای زیادی را استخدام و بخشی از تکنولوژی ها را وارد کرده بود که این تکنولوژی احتیاج به آموزش های متناسب و استخدام های جدیدی داشت. حضور ایران به عنوان ژاندارم منطقه و خلیج فارس گسترش خاص خودش را می طلبید. همه این ها روزه روز خواسته های ارتش را افزایش می داد، از طرف دیگر منابع مالی محدود بود و این تضاد در آن وضعیت تاریخی قابل حل نبود. رفته رفته حتی اعزام همافرها به خارج کاهش پیدا کرد و بسیاری از محدودیت های دیگر به وجود آمد. این مجموعه که به سرعت از آن گذشتیم در سال ۵۴ و ۵۵ به دلیل ساختاری قادر به حل تضادهایش نبود. نمودهایش را هم شما می بینید رفته رفته شروع شد مبارزه با گرانفروشی و تکرار خاموشی ها، اعتصابات و... مسأله دیگری هم به وجود آمد که حالا شاید خیلی به بحث ما ربط نداشته باشد. این بود که از همین سال ها مسأله سرطان شاه، موضوع جانشینی و ضرورت آن را بیشتر کرده بود. در مجموع غیر از مردم حتی حامیان خود شاه و حامیان خارجی او به این نتیجه رسیده بودند که این ساختار سیاسی باید دچار تحول بشود. یک عامل دیگر هم این بود که به دلیل نوع توسعه نیروهای اقتصادی اجتماعی که به وجود آمده بودند دیگر نمی توانستند به هژمونی گروه اقلیت تن بدهند. رفته رفته از سال های ۵۴ و ۵۵ زمزمه هایی در این رابطه شروع شد. اولین راه حل هایی که به نظرشان آمد

شکل دادن حزب رستاخیز بود و به نظر من این وظیفه ویژه را داشت که: اولاً یک ساخت کاملاً محدود (که تحت کنترل شاه و یک اقلیت بسیار اندک بود و شاه واقعا همه کاره آن بود) را به یک ساخت سیاسی وسیع تر منتقل سازد تا دوره گذار سامان یابد، به نحوی که کنترل از دست آن گروه نخبه خارج نشود. کار اساسی ای بود تا بتوانند بحران را سامان بدهند. ولی حزب رستاخیز به دلیلی که بحران ایران در اعماق ساختارهای اجتماعی وجود داشت نتوانست موفق بشود. ثانیاً از طرف دیگر وقتی قدرت سیاسی می خواهد نظم را بازتولید نکند تنها دستگاه‌هایی را که می تواند به کار بگیرد، دستگاه‌های سرکوب نیستند شاید مهم تر از دستگاه‌های سرکوب، دستگاه‌های ایدئولوژیک باشند. یعنی اینکه قدرت سیاسی بتواند باورهای ذهنی طبقات مختلف اجتماعی را به یک نحوی سامان بدهد. این را از طریق مطبوعات، رادیو و تلویزیون یا از راه نظام آموزشی و خیلی چیزهای دیگر باید انجام بدهد. در این قسمت هم شاه دچار بحران بود. دقت کنید یعنی همین اندیشمندان رستاخیزی نتوانستند به این شکل پاسخ بدهند. نتوانستند هژمونی ایدئولوژیک خودشان را بر همان جناح‌های مختلف بلوک قدرت تحمیل کنند. به طور مثال بورژوازی سنتی و متوسط هیچ وقت آن را نپذیرفت. یعنی بازار و بورژوازی متوسط ایران دایم باین دستگاه ایدئولوژی تناقض و درگیری داشت. طبقات پایین اجتماعی هم موضوع را نپذیرفتند، این دو عامل اساسی بود.

■ اندیشمندان رستاخیزی از جمله جعفریان، نیکخواه، جاسمی و قوچانی به دنبال تشکیل حزب، یک نوع ایدئولوژی، به عنوان "دیالکتیک" رستاخیز را طراحی کردند. به نظر می رسید نیت و عملکرد آنان مقابله با رادیکالیسمی بود که عمدتاً با کل نظام درگیر بودند و در زندان‌ها به سر می بردند به همین دلیل قادر نبودند تضادهای بین جناح‌های بلوک قدرت را حل کنند، نظر شما چیست؟

□ شاه اولاً از طریق همین گروه روشنفکرها ثانیاً از طریق جشن‌های دوهزار و پانصدساله و شعارهایی مثل رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ سعی کرد نوعی ناسیونالیسم ایرانی را با رنگ و لعاب مدرن به طبقات مختلف اجتماعی تسری دهد. ولی این هم با چالش‌های زیادی مواجه شد. من به طور نمادین مخالفت‌هایی که شد برمی شمارم:

- توسط گروه‌های رادیکال مبارز مثل مجاهدین، چریک‌های فدایی و همه نیروهایی که این دستگاه ایدئولوژیک را به چالش کشیدند.

- روحانیت در کلیت خودش (حتی جناح‌های سنتی) و به خصوص جناح سیاسی روشنفکر به رهبری آیت‌الله خمینی

- کارهایی که دکتر شریعتی انجام داد که نتوانست افشار وسیع اجتماعی، بسیاری از دستگاه‌ها و باورهای ذهنی بلوک قدرت ایران و نخبه‌های ایدئولوژیک را به چالش بکشد.

در مجموع به نظر من شاه در این قسمت هم موفق نبود. آستانه انقلاب ایران را بدین گونه ترسیم می کنم که اولاً جناح‌های بلوک قدرت به شدت بحران داشت. دوم اینکه هم به لحاظ ساختاری و هم از بعد ایدئولوژیک توانایی بازتولید نظم را نداشت و سوم اینکه دستگاه‌های سرکوبشان هم به دلیل این بحران نتوانست اصلاً کارایی زیادی را در بلندمدت دارا باشد.

این طور نبود که رژیم شاه نخواست سرکوب بکند. بحران آن‌ها به یک بحران واقعی تبدیل شده و اعماق جامعه ایران را در بر گرفته بود. سال‌های ۵۶ و ۵۷ تمام اقشار اجتماعی ایران واقعا به یک نوع درگیری و تنش با رژیم کشیده شده بودند و آن گروه نخبه هم هر چقدر تلاش کرد نتوانست ساماندهی کرده و نظم را برقرار کند. به عنوان مثال شب شاه می خوابید فردا می گفت ۹۹ درصد سهام کارخانجات دست کارگران باشد و یک درصد حق سرمایه دار ولی حق مدیریت هم با سرمایه دار است. خوب این‌ها را بورژوازی کمپرادور بر نمی تابد. شاه یک شبه تصمیم‌های آبی می گرفت در حالی که بورژوازی کمپرادور خواهان یک ثبات درازمدت بود که هم ایدئولوژیک باشد هم قانونی. فکر می کنم اگر به روزنامه‌های سال‌های ۵۵ و ۵۶ مراجعه کنیم با وجود جو بسته‌ای که وجود داشت به وضوح علایم بحران را نشان می دهند. به عبارتی می توان گفت انقلاب ایران نتیجه

ناسیونالیسم بخشی از ناخود آگاه اجتماعی است خیلی از کشورها در شرایطی مثل سال ۶۰ واقعا در آن شرایط توانستند افکار ناسیونالیستی را به سمت حل بحران‌های داخلی شان سوق بدهند

فروپاشی آن بلوک قدرت و آن نوع نظم سیاسی بود. اینکه چرا آقای خمینی موفق شد به نظر من دو دلیل داشت. اول به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی دستگاه ایدئولوژی ایشان بود. یعنی آقای خمینی باورهایی را در اذهان جامعه گسترش داد. منظورم حق و باطل و درست و غلط نیست. بلکه منظور از ایدئولوژی، باورهای ذهنی است که در بسیاری از طبقات اجتماعی هم جذابیت و هم زمینه داشت و می توانست همه افشار را بسیج کند. این باورها هم نمادین شده بود. یعنی تبدیل شده بود به نمادها و سمبل‌ها و شعارهای خاص. به طور مثال آقای خمینی مطلب را بدین مضمون مطرح می کرد: "دست پینه بسته کارگران سند مالکیت آن‌هاست." "... همه ذرات عالم کارگردند." "کوخ نشینان سروران ما هستند." "ما می خواهیم که سرمایه داران آقا باشند و خودشان سر نوشت خود را رقم بزنند." می گفت.... "ما با بازرگانان و سرمایه داران مخالف نیستیم ما با این که خارجی‌ها فلان کار را بکنند مخالفیم." یعنی برای همه از جمله کسبه، تجار، کارمندان، دانشجویان حتی جناح‌هایی از بلوک قدرت، آقای خمینی شعارهایی را مطرح می کرد که از سال ۴۱ به بعد شروع شد و می توانست آن‌ها را جذب کند و جذابیت‌هایی هم در افشار پایین جامعه داشت که در حوزه مذهب بود. دقت می کنید این مذهب به هر حال یک سابقه تاریخی داشت به نوعی "ناخود آگاه جمعی" ما را دچار عذاب وجدان می کرد. مثلاً وضعیت هر مسلمانی را به قیام امام حسین پیوند می زد و می گفت اگر باشاه مبارزه نکنید به قیام امام حسین خیانت شده است، این در اعماق وجدان اجتماعی ایران نوعی بحران و نوعی وجدان معذب ایجاد می کرد. من آن روزها شاهد بودم که خیلی از توده‌های مردم دچار این بحران شده بودند. یعنی وقتی که

امام اعلامیه می‌داد که خون بر شمشیر پیروز است یا نهضت ما دنباله نهضت عاشورا است این در قشرهای عظیمی از جامعه نوعی وجدان معذب به وجود می‌آورد. این خصوصیتی بود که کسان دیگر خیلی از آن برخوردار نبودند. عامل دومی که آقای خمینی داشت و شاید گروه‌های دیگر نداشتند انکایش بر قشر عظیم روحانی بود که به واسطه حضور در مساجد و ارتباط تاریخی تا اعماق جامعه ایران نفوذ داشتند. آن روزها اگر صادقانه برخورد کنیم مساجد یکی از پایگاه‌های بسیج مردم بود و در اعماق جامعه و شهر و روستای ما شعارهای آقای خمینی جریان داشت. این‌ها خصوصیتی بود که نیروهای دیگر فاقد آن بودند. ممکن بود که نیروها در بعضی از وجوه حتی از ایشان توانمندتر هم باشند ولی این مجموعه را نداشتند. آن مجموعه‌ای از بلوک قدرت که دچار بحران شده و از هم پاشیده بود به دلیل این خصوصیات تنها یک رهبری را می‌طلبید و آن آقای خمینی بود. بالای برج

این طور نبود که رژیم شاه نخواست سرکوب بکند. بحران آن‌ها به یک بحران واقعی تبدیل شده و اعماق جامعه ایران را در بر گرفته بود و واقعیت بیش از این نتوانستند کاری کنند.

شهید در میدان آزادی نوشته شده بود "قولوا مرگ بر شاه تغلقوا" که شعار خدایی بود. توحید یعنی اصلی‌ترین شعار اسلام را با عمل روز ما پیوند می‌داد. این پدیده در تمامی شعارهای آن دوره نمود پیدا می‌کند. انقلاب ایران به این دلایل و با این شرایط شکل گرفت.

■ تا این جا عمق بحران را نشان دادید و این که فروپاشی بلوک قدرت، هجری بود و برای نظم و جمع و جور کردن و ساماندهی مجدد راهی جز پذیرش رهبری آیت‌الله خمینی نبود. آیا این وضع بعد از انقلاب هم به همین روال پیش رفت؟ چرا اختلافات به وجود آمد؟

□ من تأکید می‌کنم که این یک نظر است، چرا که اسناد و شواهد کافی نیست. بعد از انقلاب در ایران در جناح‌های مسلط بلوک قدرت یک تغییراتی به وجود آمد. این تغییر به این صورت بود که دو جناح بورژوازی کمپرادور و بورژوازی کشاورزی - تجاری ایران ضربات شدیدی را خوردند. شورای انقلاب، ملی شدن صنایع وابسته را تصویب کرد. بورژوازی کمپرادور تقریباً تمامی اموالش مصادره شد. بورژوازی کشاورزی - تجاری ایران به دو دلیل یکی این که خود روستاییان بسیاری از زمین‌ها را مصادره کردند دوم این که به دلیل حمایت‌هایی که تحت عنوان بند جیم و امثالهم از جانب نخبه‌های دینی و سیاسی می‌شد، دچار بحران گردید. یعنی عمدتاً زمین‌ها تقسیم شد و بسیاری از مالکین بزرگ هم فراری شدند و برخی فئودال‌ها به خاطر ارتباطاتی که با رژیم سیاسی شاه داشتند اعدام شدند. در مجموع دو جناح ضربه خوردند. ولی دو جناح دیگر از انقلاب ایران بیشتر منتفع شدند. یکی بورژوازی دولتی ایران بود و یکی بورژوازی سنتی متوسط ایران. البته بورژوازی دولتی مثل رؤسای ادارات، وزرا و فرماندهان ارتش به

خارج از کشور رفتند ولی بدنه‌اش تقریباً باقی ماند. حجم این رفتن‌ها معادل چندین کابینه بود. دومی جناح بورژوازی سنتی متوسط ایران بود که از انقلاب ایران منتفع شد. یک اتفاق دیگری هم افتاد و آن اینکه بسیاری از منابع و امکانات بورژوازی دولتی به دلیل فرار و خارج شدن رؤسا و مدیران آن جناح در اختیار نیروهای انقلاب و زندان رفته‌ها قرار گرفت. عامل دیگری که بورژوازی دولتی ایران را گسترش داد، ملی شدن‌های اول انقلاب بود. یعنی صنایعی که ملی شدند به یک نحوه بسیار بارز در اختیار بورژوازی دولتی قرار گرفت. بورژوازی سنتی ایران نیز جزء جناح‌های مسلط بلوک قدرت شدند. ضمن این که یک هویت جدیدی نیز به وجود آمده بود و آن این که نیروهای سیاسی زیادی در صحنه اجتماعی فعال بودند. مثل گروه‌ها و احزاب مختلف و نیروهای آزاد شده از زندان، نیروهای ملی و اقشار مختلف نیروهای سنتی تر که قبل از انقلاب خیلی شاید فعال نبودند. ایران صحنه تضاد و درگیری شدید این نیروهای سیاسی بود که هر کدام خواهان حضور بیشتر در ساخت سیاسی کشور بودند.

■ اگر نخواهیم به زبان طبقاتی از این دو جناح نام ببریم به زبان

روز نامه نگاری سیاسی تحت چه عنوانی باید از آن‌ها نام برد؟

□ در زمان نخست‌وزیری مهندس موسوی، دولت نماد جناح چپ و بورژوازی سنتی نظیر مؤتلفه و شورای نگهبان نماد جناح راست شده بود. بورژوازی دولتی و بورژوازی سنتی هر دو متکی به نفت بودند. در جریان انقلاب تقریباً تمامی اقشار اجتماعی هم سیاسی شده بودند، یعنی نیروهای سیاسی که به صحنه آمده بودند هر کدام به نوبه خود با اقشاری از جامعه ارتباط برقرار کرده توانایی بسیج داشتند. ولی به هر حال انقلاب به دنبال فروپاشی بلوک‌های قدرت بی‌نظمی‌های خودش را دارد. در مجموع در آن سال‌ها آقای خمینی به دلیل بسیاری از مسایل، هنوز هژمونی خودش را به کل این مجموعه که بسیار پرتلاطم بود حفظ کرده بود و بیشترین نفوذ را داشت. حتی در سال‌های بعد از انقلاب در این وضعیت که به وجود آمده بود دستگاه‌های ایدئولوژیک بسیاری هم مطرح شده بودند و خواهان آن بودند که در نظم اجتماعی دست داشته باشند. گروه‌های چپ، رادیکال، لیبرال، سنتی، همه را می‌توانید در آن شرایط اجتماعی ببینید ولی تدریجاً بین آن دو جناح از بلوک قدرت، یعنی بورژوازی سنتی متوسط و بورژوازی دولتی درگیری بسیار شدید شد. با مقداری تسامح و تساهل می‌شود گفت جناح بورژوازی دولتی ایران را میرحسین موسوی نمایندگی می‌کرد که به هر حال شعارهای رادیکال‌تری را هم مطرح می‌نمود که در نتیجه فشارهای زیادی هم به او وارد می‌شد. بورژوازی سنتی متوسط را نیروهایی مثل شورای نگهبان، روحانیت سنتی، مؤتلفه و حتی بخش‌هایی از نیروهای جبهه ملی و نهضت آزادی تشکیل می‌داد. باید در چنین صحنه اجتماعی حوادث سیاسی منجمله ۳۰ خرداد را تحلیل کرد.

آیا عوامل دیگری نیز در شکل‌گیری حوادث خرداد ۶۰ نقش داشتند؟

بله فاکتورهای دیگری هم وجود داشت که باید به آن توجه شود:

۱- انقلاب ایران نظم منطقه را به هم زده بود و نمی‌شد آن را ندیده گرفت. انقلاب ایران باعث شده بود بسیاری از رژیم‌های منطقه احساس خطر کنند و ایران با برخی از کشورها دچار مشکل بود. از جمله پاکستان،

کشورهای حاشیه خلیج، عربستان، عراق، مصر و ... منافع غرب هم ضربه خورده بود. به همین جهت کشورهای غربی دل خوشی از انقلاب ایران نداشتند.

۲- مسأله دیگری که وجود داشت و در تحولات ایران بسیار تأثیر گذاشت نقش دولت عراق و درگیری خاص بین ایران و عراق بود. این درگیری هم در تحولات آن سال و سال‌های بعد جایگاه خاصی را پیدا کرد. بحث در این نیست که آیا رهبران سیاسی ایران در آن مقطع تاریخی خوب عمل کردند یا نه. ولی اعتقادم بر این است که درگیری بین ایران و عراق ریشه‌های ساختاری دارد به آن‌ها هم باید توجه کرد. اولاً دولت عراق با رژیم شاه درگیری بسیار طولانی داشت که بر هیچ کسی پوشیده نیست. ممکن است در یک مقطعی به قراردادهایی نظیر سال ۵۴ رسیده باشند ولی تقابل بین ساخت سیاسی ایران و عراق سابقه تاریخی دارد. ضمن اینکه دولت عراق نسبت به بعضی از قسمت‌های ایران ادعاهای استراتژیکی داشت. مثل مسأله اروندرود، یا خوزستان. یعنی این درگیری یک شبه به وجود نیامده بود که زاینده انقلاب ایران باشد. عراق در منطقه ادعاهای سرزمینی داشته است. ضمن اینکه رژیم عراق جزء رژیم‌های رادیکال منطقه محسوب می‌شد. یعنی حداقل دستگاه‌های ایدئولوژیک بعث عراق جزء دستگاه‌هایی بودند که مدام شعارهای رادیکال را مطرح می‌کردند. فروپاشی بلوک قدرت ایران فرصت خوبی به عراقی‌ها داده بود که از دید خودشان مشکلات تاریخی را بتوانند حل بکنند. دوم اینکه هژمونی خود را در منطقه تثبیت کنند و موازنه نیروها را در منطقه به نفع خودشان تغییر بدهند. به همین صورت عراقی‌ها فکر می‌کردند از این فرصت تاریخی باید حداکثر استفاده را بکنند. از همان اوایل انقلاب عراقی‌ها شروع کردند به برنامه‌ریزی برای درگیری نظامی. من اطلاعاتم در این زمینه خیلی کامل نیست. ولی به هر حال نوع تقویت نظامی، راه‌سازی‌ها در مرز و ساماندهی ارتش به شکلی نبود که خلق الساعه باشد. از همان لحظه‌ای که احساس کردند قدرت سیاسی در ایران پاشیده شده شرایط را مناسب دیدند تا ادعاهای خودشان را تحقق بدهند و این تقابل منجر به جنگی شد که گستردگی بسیار عظیمی داشت و در تحولات آتی ایران حتماً باید این فاکتور را دید باید شرایط را هم دید که این جنگ مترادف چند مسأله دیگر بود. یکی این که ارتش ایران تقریباً پاشیده شده بود، رهبری سیاسی ایران بسیار آشفته بود. بسیاری از نیروهای محافظه‌کار منطقه و نیروهای غربی که تا این زمان با عراق تضاد اساسی داشتند، از عراق حمایت کردند و حجم عظیمی از امکانات در اختیار صدام گذاشتند. از دیدگاه ملی هم به قضیه نگاه کنیم فشار طاقت‌فرسایی بر ایران بود. به نظر من نیروهای سیاسی باید به این مسأله توجه می‌داشتند که یک نظام تازه شکل گرفته با چه درگیری‌های شدید داخلی و فشارهای بین‌المللی و وضعیت منطقه‌ای مواجه بود. با این فاکتورها و وضعیت و بحران‌ها باید حوادث سال‌های ۵۸ تا ۶۰ را تحلیل کرد.

۳- ضمن اینکه باید فاکتور سومی را هم اضافه کرد و آن این که نیروهای سیاسی زیادی آزاد شده بودند و ادعاهای تاریخی بسیاری هم در داخل کشور مطرح می‌کردند. مثل خواسته‌های قومیت‌های منطقه‌ای مانند کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و ... که به لحاظ داخلی فشار

زیادی به وجود می‌آورد.

۴- فاکتور چهارم این که نیروهای سیاسی که وارد صحنه اجتماعی ایران شده بودند هر کدام خواهان آن بودند که در ساختار سیاسی، قدرت خودشان را تثبیت کرده و یا بر آن بیافزایند یا حداقل موازنه نیروها را به نفع خودشان تغییر بدهند. وضعیتی وجود داشت که این نیروها با اتکا به امکانات و ابزار و عامل قدرت بسیج مردم می‌توانستند این کار را انجام بدهند. این کارها عمدتاً با اتکا به دستگاه ایدئولوژیک‌شان انجام می‌گرفت. به هر حال نیروهای مبارزی بودند، سابقه زندان داشتند، شعارهای حق طلبانه‌ای داده بودند، شهید داده بودند. در آن فضای انقلابی در باورهای ذهنی بسیاری از اقشار جامعه نسبت به آن‌ها سمپاتی ایجاد شده بود و مردم نسبت به زندانی‌های سیاسی احترام قایل بودند و حتی از

غیر از مردم حتی حامیان خود شاه و حامیان خارجی او نیز در سال‌های آخر به این نتیجه رسیده بودند که این ساختار سیاسی باید دچار تحول بشود

کارهایشان تقلید می‌کردند. مثلاً طرفداران سازمان مجاهدین خلق تا اعماق روستاهای ایران هم که می‌رفتیم تقریباً همگی یک شکل و شمایل و رفتار واحدی داشتند و این پدیده‌ای است که باید بررسی کرد و نشان می‌دهد که نوعی باورهای ذهنی را بازتولید می‌کند. طرفدارها مثلاً شکل خاصی از سیبیل، عینک یا نوع خاصی از لباس و اورکت می‌پوشیدند. مثلاً طرفداران چریک‌های فدایی کلاهای مخصوصی را به سر می‌کردند حرکات خاصی را انجام می‌دادند. این‌ها ممکن است به ظاهر پدیده‌های ساده‌ای باشد ولی از یک نگاه جامعه‌شناسی پدیده قابل مطالعه‌ای است. مثلاً بچه‌های حزب‌اللهی یقه‌هایشان را می‌بستند، ریش می‌گذاشتند. حتی آن قدر این مسأله جدی بود که عطر خاصی را مصرف می‌کردند. در واقع نیروهای سیاسی در اقشار مختلف اجتماعی به شکل نمادین درآمده بودند به نظر من تحلیل ۳۰ خرداد را بایستی در چنین شرایطی بررسی کرد.

۵- گفتمان مسلط در آن مقطع گفتمان استبداد زده بود. من با حق و باطل آن کاری ندارم ولی به لحاظ رابطه با قدرت سیاسی، به نوعی شیوه‌ای را بازتولید می‌کرد و این هم مسبوق به چند مسأله بود:

۱- سابقه تاریخی استبداد در ایران.

۲- گفتمان مسلطی که در صحنه جهانی وجود داشت و عوامل دیگر.

یعنی این که نیروها در گفتمان سیاسی همه حق را به خودشان می‌دادند و تصویری که از دموکراسی داشتند تقریباً این بود که خودشان حرف اول و آخر را بزنند. جملاتی را که به کار می‌بردند کاملاً کوتاه، سیاه و سفید و حتی واژه‌های جزمی و قطعی بود. این را تقریباً در تمامی نیروهای سیاسی ایران می‌توانید ببینید. حتی در این گفتمان هیچ فاصله‌ای بین زندگی خصوصی و زندگی عمومی وجود نداشت و به خود حق می‌دادند زندگی خصوصی

افراد را هم تحت کنترل قرار بدهند و بر آن نظارت داشته باشند. عامل دیگری که واقعا در این گفتمان وجود داشت این بود که مسأله تنها کنترل حرکات سیاسی افراد نبود، بلکه در بعضی از جنبه‌های مختلف مثلا مرگ و بعد از مرگ و بسیاری از ناخودآگاهی‌های ذهنی افراد را هم می‌خواست سامان بدهد که بر گفتمان سیاسی آن دوره مسلط بود. چندان تفاوتی بین نیروها از این نظر نبود از آنچه گفته شد برمی‌آید که ما به لحاظ گفتمان‌های سیاسی، برای دموکراسی و گفت‌وگو آماده نبودیم هر چند شعارهایش ورد زبانه‌مان بود. عذرگیری‌های قبل از انقلاب نیروهای سیاسی چه در زندان و چه در بیرون از زندان، از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی در صحنه سیاسی بعد از انقلاب بازتاب و ادامه پیدا کرد.

نیروها در گفتمان سیاسی همه حق را به خودشان می‌دادند و تصویری که از دموکراسی داشتند تقریبا این بود که خودشان حرف اول و آخر را بزنند

۷- به دلیل فضای انقلابی و رادیکالی که درون مردم وجود داشت نیروهای سیاسی در دادن شعارهای چپ‌تر با هم رقابت داشتند. ۸- در آن شرایط هر نیروی سیاسی در درجه اول تمام وقتش را گذاشته بود روی افشاکاری سایر نیروها و در مرحله دوم بسیج بیشتر طرفداران خود به منظور عضوگیری و به این ترتیب مسابقه‌ای در آن دوره شکل گرفته بود. هر نیرو سعی می‌کرد که به اصطلاح چپ‌تر از نیروهای دیگر باشد. این‌ها در تشدید تضاد و دامن‌زدن به درگیری‌ها و این که اجازه ندهند یک عقلانیت و یک گفت‌وگوی سامان‌مند بشود، تأثیر داشت. البته با این وقت کم نمی‌خواهم وضعیت هر کدام از نیروها را به تفصیل مشخص کنم. ۹- استقبال مردم از نیروها نیز آنان را دچار غرور و فریب کرد. چه آن‌هایی که در قدرت و مسلط بودند و چه آن‌هایی که مسلط نبودند فکر می‌کردند که اقبال افکار عمومی نسبت به آن‌ها بسیار است که البته برآوردی که از نیروهای خود و هم‌از نیروهای رقیب می‌کردند با واقعیت خیلی فاصله داشت.

۱۰- نیروهای سیاسی باید به این امر مهم توجه می‌کردند که بسیاری از نیروهای سمپات هنگام عمل ممکن است عکس‌العمل‌های مشابه انجام ندهند. یعنی یک نیرو ممکن است تبلیغ سیاسی را انجام دهد ولی معلوم نیست که درگیری را هم به همان اندازه بپذیرد و به آن تن در دهد و به اصطلاح "پای کار" باشد. به دلیل آن‌که هر کدام در مدارها و مراحل مختلف و انگیزه‌های متفاوتی جذب شده بودند و این پدیده رهبران سیاسی هر دو جناح را فریب داد. در شرایطی که هنوز نظم جدید شکل نگرفته بود صحنه درگیری سیاسی ایران تقریبا صحنه تلاش همه نیروها برای تغییر موازنه نیروها اعم از تغییر این موازنه در ساخت دولت و یا در طبقات اجتماعی جامعه بود. این مجموعه شامل گروه‌هایی اعم از مجاهدین،

چریک‌های فدایی و گروهی از بخش حاضر در رأس قدرت بودند. در این شرایط بود که حادثه ۳۰ خرداد شکل گرفت.

۱۱- در آن شرایط نیروها در مقایسه با سایر انقلاب‌ها تعمیم‌هایی می‌دادند. نظیر این که دولت موقت بازرگان را با دولت موقت کورنسکی پیش از انقلاب اکتبر روسیه مقایسه می‌کردند و می‌گفتند که تمامی قدرت به دستشان خواهد افتاد و بدینسان مشارکت‌خواهی و دیالوگ تعطیل می‌شد و تمام همشان را برای به دست گرفتن کامل قدرت به کار می‌بردند. به همین جهت آن‌ها را وادار به حرکت‌هایی می‌کرد که در بلندمدت بحران‌آفرید. مثلا بنی‌صدر در درگیری که با امام داشت می‌گفت رفرا ندوم کنیم. او می‌گفت ۷۰ درصد آرا با اوست. یا بعضی از گروه‌های سیاسی از شور و شوق و تظاهراتی که هواداران‌شان انجام می‌دادند به این تحلیل رسیده بودند که اگر وارد درگیری سیاسی- فیزیکی بشوند به دلیل حضور سازمان یافته این نیروها، برنده‌اند. "در شمال" و "قضیه امجدیه" زمینه‌های این مسأله به وجود آمد.

۱۲- بسیاری از نیروهای سیاسی در آن زمان سازمان‌دهی و تشکل‌چندانی نداشتند ولی میزان کمی آن‌ها بسیار گسترده بود مانند نمایندگان مستقل مجلس اول، دکتر پیمان، مهندس سحابی، آرمان مستضعفین، محمد محمدی گرگانی و خیلی از نیروهای مستقل، زندان‌رفته‌ها، دکتر ریسی و یا بعضی‌ها در دانشگاه‌ها این‌ها کسانی بودند که در انقلاب ایران حضور داشتند ولی به محض درگیری فیزیکی به سرعت خود را کنار کشیدند که برای این کنار کشیدن تحلیل داشتند و از موضع ترس نبود. مثلا آقای محمدی گرگانی که زیر شکنجه‌های ستم‌شاهی مقاومت جانانه ای کرده بود و ترس در او راه نداشت، اصولا درگیری را به صلاح ایران نمی‌دانست. این‌ها نیروی قابل توجهی بودند. وی می‌گفت شرایط جنگی است و تمامیت ایران در خطر است و ما نباید تضادهایمان را به صورت مسلحانه با یکدیگر حل بکنیم. این نیروهای مستقل قبل از این که درگیری نظامی شروع بشود، خودشان را نشان نمی‌دادند ولی وقتی که درگیری نظامی شروع شد بروز پیدا کردند و در مناطق خودشان در افشار جامعه تأثیر گذار شدند.

■ قبل از حادثه ۳۰ خرداد و در تاریخ ۲۸ خرداد به دنبال حمله به خانه ابریشمچی، مجاهدین بیانیه شماره ۲۵ سیاسی- نظامی خود را منتشر کردند که اولین بیانیه سیاسی- نظامی بعد از انقلاب بود. در این بیانیه گفته شده بود که هر عملی بشود جواب خواهیم داد و انتقام مضاعف می‌گیریم. انتشار این اعلامیه این سؤال را مطرح ساخت که آیا تحت تأثیر آن، بعد از ۳۰ خرداد دادستانی عده ای از جوان‌های دستگیرشده را به سرعت اعدام کرد؟ به نظر شما حادثه ۷ تیر واکنش این اعدام‌ها بود یا از قبل تدارک دیده شده بود؟

□ تقریبا تمام نیروهای سیاسی خودشان را گام به گام برای درگیری آماده می‌کردند. منظورم یک جناح و یک بخش هم نیست و درگیری غیرقابل پیشگیری بود. حتی اگر نیروهایی نظیر "مهندس سحابی" و "محمدی" هم علنا می‌آمدند در میدان و پرچم مخالفت با هرگونه واکنش خشونت‌آمیز را نشان می‌دادند نمی‌توانستند چندان موفق شوند. حتی

بچه‌های جناح راست هم راه چاره را درگیری می‌دانستند و معتقد بودند این مسأله باید هر چه زودتر حل بشود.

■ این‌ها حتی از اطلاعات سیاسی - نظامی مجاهدین خوشحال شده بودند. حتی یکی از چپ‌های فعلی نظام به محض مطلع شدن از ملاقات مجاهدین با آیت‌الله خمینی به قول خودش سعی کرده بود که ملاقات را به هم بزند.

□ در آن شرایط دو طرف افراطی شده بودند. مثلاً درگیری‌هایی برای طرفداران سازمان مجاهدین ایجاد می‌کردند و بساط کتاب‌فروشی‌شان را به هم می‌ریختند. از آن طرف طرفداران سازمان هم اعمالی را انجام می‌دادند که به هر حال مجموعه شرایط به سمت این درگیری پیش رفت. به نظر من مجاهدین فکر می‌کردند در یک عملیات نظامی کوتاه‌مدت، برنده می‌شوند و قدرت را سریع به دست می‌گیرند. آن زمان تحلیل‌شان این نبود که این قدر طول می‌کشد. برآوردشان این بود که در درگیری فیزیکی به دلیل سازمان دهی که دارند و به تصور ناراضیاتی که وجود دارد نتیجه‌گیری به سرعت به نفع آن‌ها تمام می‌شود.

■ شنیده بودیم مجاهدین یک تحلیل از ارتجاع داشتند و می‌گفتند ارتجاع به لحاظ ایدئولوژیک محکوم به فروپاشی است. برنده کسی است که زودتر دست به عمل بزند و مجاهدین نگران بودند مبادا چریک‌های فدایی زودتر دست به عمل بزنند. ارزیابی‌تان از این تحلیل چیست؟

□ منظور من هم از این که گفتم نیروها مسابقه در چپ‌روی داشتند، همین بود.

■ حزب توده و فدایی‌های اکثریت با مبارزه مسلحانه مخالف بودند و در روزنامه‌هایشان هم چاپ شده است. ارزیابی شما از مواضع این‌ها چیست؟

□ شاید با خشونت فیزیکی مخالف بودند ولی گفتمان‌شان چپ‌روی را دامن می‌زد، خیلی هم آگاهانه و دقیق، من نمی‌دانم ولی در این مسأله نقش داشتند. مثلاً در مورد گروگانگیری، حزب توده از موضع طرفداری از شوروی تداوم گروگانگیری و محاکمه آن‌ها را تأیید می‌کرد. حتی برخی از نیروهای میانه‌رو اپوزیسیون فعلی هم در گردهمایی‌های عمومی می‌گفتند که گروگان‌ها باید محاکمه بشوند. توده‌ای‌ها انگ‌ها و تهمت‌هایی می‌زدند، نیروهای سیاسی را به عنوان مزدور غرب و طرفدار امپریالیزم صف‌بندی می‌کردند. خوب است تأثیر این شعارها را روی گفتمان سیاسی و مکانیزم بازتولید آن‌ها ببینید. در روزنامه‌ها ممکن بود صحبت از آرامش بشود ولی نوع گفتمان، گفتمان دموکراتیک نبود.

■ در جمع بندی‌های بعدی مسعود رجوی می‌گفت ما فکر نمی‌کردیم که جریان راست تا این حد خشونت بورزد. آیا با این توصیف خودش نمی‌توانست یک اتحاد نسبی با آن‌ها برقرار کند؟

□ به نظر من این برآورد اشتباه است. آن‌ها روی نیروهای میانه‌ای که تشکل و بلندگویی نداشتند حساب باز نکرده بودند. این نیروها به محض این که درگیری‌های فیزیکی شروع شد، با این درگیری مخالفت کردند و به هر حال به دلیل نفوذی هم که در اقشار جامعه داشتند، نقش

تعیین‌کننده‌ای را بازی کردند. روی مسأله جنگ تأکید می‌کنم. چهار استان ما دست دشمن بود و بیم تجزیه می‌رفت و شعور ناخودآگاه مردم نیز عمل کرد. از آن‌جا که نظام نیز در یک جنگ بسیار گسترده‌ای درگیر بود درگیری داخلی هم با حقیقت بسیار زیادی وارد شد. توده مردم هم فکر می‌کردند که درگیری‌ها در سطح گفت‌وگو و شعارهای سیاسی است اما وقتی درگیری نظامی شروع شد به دلیل جنگ به سرعت از صحنه درگیری خارج شدند. اگر نگوییم که پشت سر نظام ایستادند اما به سرعت از صحنه درگیری خارج شدند و این هم مسأله‌ای بود که باید به آن توجه داشته باشیم.

شاه یک شبه تصمیم‌های آنی می‌گرفت

و نظم نظام خودش را برهم می‌زد.

در حالی که بورژوازی کمپرادور خواهان یک

ثبات درازمدت بود که هم ایدئولوژیک باشد

هم قانونی

به نظر من نیروهای سیاسی در سال ۶۰ باید

به این مسأله توجه می‌داشتند که یک نظام

تازه شکل گرفته با چه درگیری‌های شدید

داخلی و فشارهای بین‌المللی و وضعیت

منطقه‌ای مواجه بود. با این فاکتورها

و وضعیت و بحران‌ها باید حوادث سال‌های

۵۸ تا ۶۰ را تحلیل کرد

■ مهندس سجابی می‌گفت که مجاهدین قبل از درگیری ۳۰

خرداد با او تماس گرفتند، او آن‌ها را برحذر داشت. مهندس معتقد

بود که آن‌ها تحت تأثیر چپ‌روی‌های سازمان پیکار هستند. به نظر

شما چنین بود و یا تحت تأثیر فضای چپ‌روی آن موقع قرار گرفتند؟

□ به هر حال فضای عمومی که شما در ساختنش شرکت می‌کنید بعد

همان فضا بر شما مسلط می‌شود و به صورت حجابی بین شما و حقیقت

قرار می‌گیرد و انسان را به لحاظ تحلیلی دچار انحراف می‌کند؛ آن شعارها

هاله‌ای می‌شود بین شما و پدیده‌های اجتماعی و در تحلیل واقعیت مشکل

ایجاد می‌کند.

■ این تحلیل طبقاتی که از قبل و بعد از انقلاب ارایه نمودید بسیار

رهگشا بود. به دنبال مصوبات شورای انقلاب صنایع کمپرادور ملی

اعلام شد و حاکمیت سیاسی کمپرادور یزم شکست. (البته فعلاً کاری

با چپ‌روی‌ها نداریم) آیا این اضمحلال کمپرادور یزم یک واکنش

آنتاگونیستی را طلب نمی‌کرد و فکر نمی‌کنید این واکنش عظیم آن‌ها

بود که به درون نیروهای سیاسی اپوزیسیون راه یافت؟

□ کسانی که به خارج از کشور رفتند عمدتاً مثل سلطنت طلب‌ها و کسانی که به دنبال انقلاب از ایران فرار کردند چه مؤثر بودند و چه مؤثر نبودند، این آنتاگونیسم را در ایران دامن زدند و خودشان هم طلب می‌کردند، به هر حال ناسیونالیسم بخشی از ایدئولوژی مسلط در افکار عمومی است. وقتی جنگ تحمیل شد مردم دیگر درگیری‌های داخلی را بر نمی‌تابیدند و به دلیل حمایت‌هایی که عراق از این نیروها می‌کرد به سرعت محبوبیت این نیروها در بین مردم کاهش پیدا کرد به هر حال ناسیونالیسم بخشی از ناخودآگاه اجتماعی است. خیلی از کشورها واقعا در

توده‌های مردم در حول و حوش

دهه ۶۰ فکر می‌کردند

که درگیری‌ها در سطح گفت‌وگو

و شعارهای سیاسی است

اما وقتی درگیری نظامی شروع شد

به دلیل جنگ به سرعت از صحنه

درگیری خارج شدند.

اگر نگوییم که پشت سر رژیم ایستادند

اما به سرعت از صحنه درگیری

خارج شدند

و این هم مسأله‌ای

بود که باید به آن توجه

داشته باشیم

رهایی بخش دستگیر شدند و... بنابراین سال ۴۳ که آغاز حاکمیت کمپرادوریزم و اضمحلال بورژوازی ملی و خرده بورژوازی چپ است می‌بینیم هم مسلمان‌ها و هم مارکسیست‌ها به مبارزه مسلحانه روی آوردند. بنابراین، به نظر می‌رسد آنتاگونیسم واکنشی به اضمحلال بورژوازی ملی و خرده بورژوازی بود. بسیاری از ملیون به لحاظ شیوه تولید، ملی نمادند و شیوه تولید خود را به سمت کمپرادوریزم تغییر دادند اما بعد از انقلاب که کمپرادوریزم فروپاشی شد، این‌ها واکنشی آنتاگونیستی را می‌طلبیدند. بنابراین ملیونی که ملی نمادند بودند به سمت مجاهدین و فدایی‌ها روی آوردند و درگیری با نظام را تشدید کردند. نمونه‌های آشکاری هم دیده می‌شد.

□ این تحلیل قابل تأمل است و می‌تواند افقی را برای بررسی بیشتر باز کند. من هم آن را قبول دارم ولی اطلاع ریز و تفصیلی از آن ندارم. بورژوازی سنتی و متوسط قبل از انقلاب در بلوک قدرت ایران یکی از جناح‌های مسلط بود، بعد از انقلاب بخشی از این بورژوازی سنتی و متوسط دور مجاهدین جمع شدند. شاید تمایل مجاهدین به جذب آن‌ها به دلیل سابقه تاریخی آن‌ها بود یا به دلیل تضادهایی که با دیگر نیروهای سیاسی داشتند.

■ با تشکر، مسائل جالبی را مطرح کردید امیدواریم در مصاحبه بعدی با تفصیل بیشتری نسبت به نقطه عطف سیاسی خرداد شصت برای خوانندگان چشم انداز ایران صحبت کنید.
□ با کمال میل.



آن شرایط توانستند افکار ناسیونالیستی را به سمت حل بحران‌های داخلی‌شان سوق بدهند.

■ دیدگاهی است که به نظر می‌رسد با تحلیل طبقاتی شما تطبیق می‌کند و شاید مکمل آن باشد. البته خودتان آن را ارزیابی خواهید کرد. آن دیدگاه این است که در سال ۱۳۴۳ در اوضاع سیاسی و شیوه تولید مسلط ایران نقطه عطف و چرخشی به وجود آمد. در این سال جبهه ملی به عنوان سمبل سیاسی بورژوازی ملی منحل شد، سران نهضت آزادی در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شدند، آیت‌الله خمینی نطق معروف خود را علیه کابینه تولاسیون ایراد و به ترکیه تبعید گردید. سازمان مؤتلفه منصور را ترور و سران مؤتلفه زندانی و اعدام شدند. چندین قرارداد نفتی با امریکایی‌ها و کشورهای غربی در خلیج فارس منعقد شد. در قرارداد کنسرسیوم تغییراتی به ضرر ایران داده شدند، اعضای حزب ملل اسلامی در سال ۴۴ دستگیر می‌شدند، در سال ۴۴ سازمان مجاهدین بنیان‌گذاری می‌شود، دکتر پیمان و دکتر سامی در پی حرکت‌های